

بهار دلها

در خیالم چیده بودم لاله های انتظار
تا که بر فرش زمین پاشم دمی کآید بهار
چشم گلشن از خوشی شبنم چکد بر روی گل
گل کند خمیازه با ناز تبسم، از خمار
دیده وا کن رمز گلشن را نگر در قالب خاک
کز دل هر دانه بیرون میدهد گوهر هزار
از فلک سوی زمین آمد خط خوش مقدمی
هر کلامش پُر ز شور مستی از رنگ غبار
تا که رنگ عافیت ریزد به دامان چمن
می تپد در نبض خورشید اشعه های بیشمار
بسکه در رگ های جانم شور هستی می تپد
هر کجا گل بشکفت گلشن زمن گیرد شمار
سایه های مرده گیرند جان در پای درخت
آندمی کز غفلت خود شاخه می گیرد کنار
چادر زرد خزان و سرجه بی بیرنگ را
رنگ هستی بخشد از خون جگر دست بهار
هیچ دل فارغ ازین شوق جوانی ها مباد
واهیبا» باشد بهار هر دلی دایم بهار»

19-03-2014

صالحه وهاب واصل

هالند